



کد خبر : 10641662



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲۲ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره صف جلسه 04 (1396/12/22)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{و إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰)}

سوره مبارکه «صف» که در مدینه نازل شد، عناصر محوري آن «جهاد في سبيل الله» است؛ منتها اين جهاد، بخش مهم آن به جهاد فرهنگي و فكري وابسته است، زيرا در قسمت اول آن، جريان «قول بلا عمل» و اينها را ذکر مي‌کند و کلمات نوراني موساي کليم (سلام الله عليه) و عيسي (سلام الله عليه) را ذکر مي‌کند، بعد مي‌فرمايد که ظالم‌ترين افراد کيست و هدف رسالت انبيا چيست؟ هدف رسالت انبيا دو چيز است: يکي تتميم نور خدا؛ ديگري پيروز کردن اين نور بر همه مکتب‌ها و دين‌هاي خداست. اين کار در زمان پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) به عهده آن حضرت است. بعد به وسيله ائمه (عليهم السلام) اقامه مي‌شود، بعد به وسيله علما که ورثه انبيا^[1] هستند. الآن حوزه‌هاي علميه دو تا وظيفه رسمي دارند، بقيه وظائف زير مجموعه اينهاست: يکي اينکه اين نور را کامل کنند؛ ديگر اينکه اين نور را جامع کنند فرمود خدا براي اين دو مطلب قرآن را فرستاد.

اينکه فرمود بشارت مي‌دهيم در بحث قبلي گذشت که بشارت براي جايي است که يک حرف تازه‌اي باشد و اگر اسلام همان حرف‌هاي قبلي را آورده باشد، ديگر بشارت نيست، فقط مي‌شود {مُصَدِّقًا}،^[2] اينکه مسيح (سلام الله عليه) مي‌فرمايد من مژده مي‌دهم به پيامبري؛ يعني او حرف جديد دارد، حرف تازه دارد، همين حرف‌هايي که ما گفتيم اگر گفته باشد و بياورد که ديگر بشارت نيست.

در قرآن کریم فرمود بشر موظف است – آنها که اهل فکر و تحقيق هستند – مکتب‌هاي گوناگون را بشنود و بررسي کند و بهترين آن را بپذيرد، اين آزاداندوشي است. فرمود: {فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}؛^[3] به آن محققان و پژوهشگراني بشارت بده که مکتب‌هاي گوناگون را مي‌شنوند، مطالعه مي‌کنند، ارزيابي مي‌کنند، بهترين آن را مي‌پذيرند، اين اصل اول است.

اما در قرآن کلي گويي محض نيست که يک سلسله کلياتي بگويد و مصداق نشان ندهد. بعد از آن اصل فرمود در بين مکتب‌هاي گوناگون، «أحسن المکاتب» مکتب توحيد است، پس آن مطلب اول اين است که {فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ}، اين {الْقَوْلَ}، «الف و لام» آن براي جنس است، {الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ}. اصل دوم آن است که {مَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ}؛^[4] بهترين قول، قولي است که به الله دعوت بشود؛ يعني کلّ اين نظام را خدا آفريد و کلّ اين نظام تحت تدبير خداست، انسان هم از اين قاعده مستثنا نيست، مخلوق خداست، تحت تدبير خداست، مدبّرات الهي کلاً اين نظام را اداره مي‌کنند، انسان هم بايد تحت تدبير اين نظام احسن باشد. {مَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ}، تنها قول نباشد، اين قول را با عمل تتميم کند، اين اصل دوم.

اصل سوم، صغرا را هم نشان داد و آن فرمود پيغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله و سلم) کسي است که مي‌گويد: {أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ}؛^[5] من هستم که مردم را به الله دعوت مي‌کنم و خودم هم {عَلَى بَصِيرَةٍ} اين راه را رفته و مي‌روم. پيروان من هم همين کار را مي‌کنند، {أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ

مَنْ اتَّبَعَنِي} هم «یدعوا الي الله علي بصيرة». {أَدْعُوا إِلَيَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِصِيرَةٍ أَنَا}؛ این کارها را می‌کنم. {وَمَنْ اتَّبَعَنِي} هم همین کار را می‌کند؛ یعنی «یدعوا الي الله علي بصيرة».

پس اصل اول اصل پژوهش و حق‌مداری را ذکر کرد. اصل دوم مشخص کرد که کدام مکتب «أحسن المكاتب» است. اصل سوم هم این است که چه کسانی این راه را دارند؟ در قبال این فرمود: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ}، آن «أحسن القول» است، «أحسن الفعل» است که راه‌های آن مشخص است. کسی که در برابر آنها قرار گرفته از او دیگر ظالم‌تر ما نداریم. این تعبیر {وَمَنْ أَظْلَمُ}؛ یعنی از او ظالم‌تر ما نداریم؛ نه او ظالم‌ترین مردمان عالم است! ممکن است کسانی هم باشند هم‌ظلم او، این {مَنْ أَظْلَمُ} کذا، {مَنْ أَظْلَمُ} کذا که با استفهام است؛ یعنی از این ظالم‌تر کسی نیست. اگر ظالمان دیگری هستند یا پایین‌تر از اینها هستند یا هم‌سطح اینها هستند. از اینها دیگر ظالم‌تر نیست. نه اینها ظالم‌ترین مردم هستند! ممکن است کسانی هم باشند در همین حد ظلم بکنند. {مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ}؛ یعنی از او دیگر ظالم‌تر کسی نیست. اگر دیگران ستم کردند، یا ستمشان کمتر از این است یا هم‌سطح این است. این هم که فرمود: {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ}؛ یعنی از این آقا دیگر ما ظالم‌تر نداریم. ظالمان دیگر یا هم‌سطح این هستند یا پایین‌تر. چرا {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ}؟ برای اینکه این در برابر دو تصمیم قطعی خدا ایستاده است: تصمیم اول خدا این است که نورش را که فرستاد در طی 23 سال تدریجاً تکمیل کند. وقتی جریان غدیر تمام شد، {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}، [6] دیگر کامل شد. این اصل اول و کار اول و خدا انجام داد. بعد نسبت به جهان فرمود این مکتب باید عالمگیر باشد نسبت به همه مکاتب باید برتر باشد، این به دست شماست. شما باید قرآن را نسبت به انجیل و تورات و مکتب‌های دیگر برتر کنید. این دو کار خواست خداست و دستور داد و اجرایی است.

کار اول این است که دیگران می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند؛ ولی {وَاللَّهُ مَتِّمُ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}؛ لذا فرمود: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي}؛ دیگر با جریان غدیر تمام حرف‌هایی که باید بگوییم گفتیم. ما این هشتاد غزوه و سربه خیلی‌ها اسلحه را انداختند و {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}؛ این اولی انجام شد. اما دوم: {هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}؛ بر تمام مکتب‌های دنیا اسلام باید سر باشد. این است که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ»، [7] در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید این یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی «یا ایها العلماء!» این مکتب را برترین مکتب عالم نشان بدهید. حوزه‌ها باید مکاتب دیگر را بررسی کنند، نقص‌های آنها را بیان کنند، حقایق اسلام را بازگو کنند، به وسیله علما که وارثان دین هستند این «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُغْلَى عَلَيْهِ» است و گرنه این خوبه‌خود که بالا نمی‌آید.

پس اساس حوزه این است که این {مُتِّمٌ نُورُهُ} را اجرا کند اولاً، یعنی به قول سنایی «از علم به عین آمد و از گوش به آغوش»؛ [8] یعنی آنچه را که آدم می‌شنود عملی کند، آنچه را که در کتاب‌ها می‌خواند عملی کند، بشود: {وَاللَّهُ مُتِّمٌ نُورُهُ}. بعد نوبت دوم این است که {أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، بر همه مکتب‌ها، تا روابط بین‌الملل نباشد، تا کنگره‌های جهانی نباشد، تا گفتگوی ادیان نباشد تا بررسی و کرسی‌های آزاداندیشی بین اسلام و یهودیت، اسلام و مسیحیت، اسلام و کمونیسم، اسلام و سکولار نباشد که {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} نمی‌شود. این را به دست چه کسی سپرده؟ اینکه حضرت فرمود: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يَغْلِي عَلَيْهِ»، یعنی خودبه‌خود بالا می‌آید یا به دست ورثه انبیا بالا می‌آید؟ این حرف را مکرر ذات اقدس الهی بیان کرده. شما بفرمایید این دو مطلب را هم در سوره مبارکه «توبه» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «صف» بیان کرده، هم در سوره مبارکه «فتح».

در سوره مبارکه «توبه» آیه 32 به این صورت آمده: {يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ}، اینها می‌خواهند نور خدا را با دهن خاموش کنند! مگر می‌شود نور آفتاب را با دهن و با تبلیغات سوء خاموش کرد؟ شما هر چه فوت بکنید دیگر نور آفتاب که با فوت دهن کسی خاموش نمی‌شود. {يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ}، این سرمایه هست، الآن که شما ببینید با حجاب و با غیر حجاب مخالف هستند این به این فکر نیست که حالا یک مقدار پارچه روی سرش باشد یا نباشد، او با کلّ نظام و با کلّ دین درگیر است. هر وقت چهار تا مشکل پیدا شد یا با آیه حجاب درگیر می‌شوند یا با آیه دیگر درگیر می‌شوند. فرمود: {يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ}، این نور را می‌خواهند خاموش کنند، همین! اما {وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}، خدا این نور را به تمام می‌رساند. این {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ} همیشه خواهد بود. حالا گاهی مستور گاهی مشهور.

بعد اصل بعدی: {هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، تنها مسلمان شدن یک عده کافی نیست، اسلام باید دین جهانی باشد. این اگر کسی مکتب‌های دیگر، افکار دیگر، چه الحادی، چه سکولاری، چه کمونیستی، اینها را نداند و باطل نکند که {لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ} نمی‌شود. {هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ}، در بخش‌های دیگر با مضمون‌های دیگر {وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً} [9] هست. پس اینها وظیفه و رسالت اصلی حوزه‌های علمیه است و خدا فرمود من این کار را کردم: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ}؛ یعنی مکتب تمام شده است. این {لِيُظْهِرَهُ}، شما اگر بخواهید ذات اقدس الهی تأییدتان می‌کند؛ چه اینکه فرمود: {فَاتَّبَعْنَاهُمْ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، شما اگر بخواهید ذات اقدس الهی تأییدتان می‌کند؛ چه اینکه فرمود: {فَاتَّبَعْنَاهُمْ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}، این همه خون‌های پاک شهدا، ما اگر نتوانیم این دین را حداقل در کشور خودمان زنده نگه بداریم که «کفی بنا خسراناً». این هست، فرمود این باید جهانی باشد.

بنابراین هم کارها را باید تقسیم کرد، هم درس‌ها را باید تقسیم کرد، هم مکتب‌ها را باید تقسیم کرد، هم زبان‌های زنده دنیا را باید آشنا بود، هم الحادها و شبهات را باید ارزیابی کرد. در زمان نزول فرمود ما پانصد ششصد سال قبل اینها را در *انجیل* گفتیم، بیش از پانصد ششصد سال قبل در *تورات* این حرف‌ها را گفتیم که مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستادند. اینکه فرمود مسلمان‌ها روی پای خودشان ایستاده‌اند، یعنی دارد قصه می‌گوید یا دارد امر می‌کند به صورت خبر؟ یعنی مسلمان! روی پای خودت بایست، **{فَاسْتَوِيَ عَلَى شَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ}**، [11] این معنی اسلام است. هر وقت چهار تا مشکلی پیش آمد آن چهار تا روسری را هم کنار می‌زنند. این دهن‌کجی به خود نظام است و گرنه همیشه بود این حرف‌ها. فرمود این است، این وظیفه حوزه است، این وظیفه دولت است، این وظیفه ملت است که این کارها را انجام بدهیم و عمده آن است که ما یک بُعدی یا دو بُعدی حوزه را اداره نکنیم. حوزه‌ای که یک بُعدی یا دو بُعدی باشد نه کرسی آزاداندیشی دارد نه اتمام نور مقدورش است نه «اظهاره علی الدین کله» می‌سورش است. اگر ما در همین تک بُعدی‌ها رشد کردیم، کسی که چهار تا حرف خلاف زد، چون آماده برای جواب نیستیم، یا تفسیق یا تکفیر! این پیش نمی‌رود. ما باید این کرسی‌های آزاداندیشی را که فرمودند باید انجام بدهید، آدم وقتی دستش خالی باشد حرف‌های دیگران را نداند، فقط حرف خودش را بداند، یا تکفیر می‌کند یا تفسیق، جلسه را ختم می‌کند؛ اما شما ببینید وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) این را در آخر توحید مرحوم صدوق هست، با همه اینها مبارزه می‌کرد، مناظره می‌کرد، با مسیحی‌ها با یهودی‌ها با ملحدان با جبری‌ها با تفویضی‌ها؛ [12] یعنی حوزه باید این گونه باشد، درس‌ها باید توزیع شده باشد.

غرض این است که رسالت اصلی ما همین دو چیز است در تتمیم نور الهی و پیروز کردن اسلام بر مکاتب دیگر.

پرسش: ...

پاسخ: آن اراده هست، آن‌جا هم «لام» هم برای همین است. اینها که «لام» هست؛ یعنی «لأن یزید» آن هم به معنی اراده است آن‌جا که «لام» دارد «أن» ندارد. «أن» دارد شفاف‌تر است که اینها قصد و هدف آنها این است که این کار را بکنند یا ذات اقدس الهی قصدش این است، خدا قصدش این است که کار فعلی است، آنها هم **{أَنْ يُطْفِئُوا}**، اینجا هم «لأن یطفئوا» است در حقیقت. این طور نیست که بدون آن «أن» مقدر این «لام» معنا داشته باشد. **{يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا}**، اینجا هم «لأن یطفئوا». **{ثَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ}**، در صحبت هدایت است و دین حق؛ یعنی این چنین نیست که فقط یک مکتب آورده باشد، بلکه خودش مهتدی است اول کسی است که به این دین ایمان دارد و عمل می‌کند خود اوست و این دین حق است، **{لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ}**، تمام مکتب‌ها در برابر مکتب‌های الهی یا منسوخ است یا باطل محض. مکتب‌های الحادی باطل محض بودند، مکتب‌های الهی عمرشان تمام شده است، مثل مسیحیت.

اما اینکه گفته شد حرف‌های ابراهیم خلیل را یونانی‌ها خوب درک کردند طبق نقل جناب ابوریحان بیرونی که ایشان از علمای هند گله می‌کند، چون مدتی در هند بود، در این تحقیق مآل‌ه‌ند، ابوریحان بیرونی می‌گوید اگر کاری که علمای یونان انجام دادند علمای هند انجام می‌دادند دیگر امروز گرفتار موش‌پرستی و گوساله‌پرستی و بودا و برهمن و اینها نبودند.^[13] در جریان یونان اول کسی که در خاورمیانه پیام وجود مبارک ابراهیم خلیل را دریافت کرد آنها بودند. آنها یا الحاد بود یا شرک بود بسیاری از حکمای به ظاهر حکیم آنها مشرک بودند ملحد بودند به نام حکیم معروف بودند؛ اما سقراط در بین اینها این پیام را دریافت کرد او را مسموم کردند او توانست افلاطون تربیت کند او توانست سقراط تربیت کند. این حرف مرحوم ابوریحان بیرونی نیست که سرتاسر یونان را الهیات گرفته اگر گرفته بود که دیگر سقراط را سم نمی‌دادند و او را بکشند! خیلی‌ها بت‌پرست بودند اگر حکمایی داشتند همان حکمایی بودند که سقراط را شهید کردند. سقراط مشکل سیاسی نداشت فقط می‌گفت خدا. بعد هم افلاطون می‌گفت خدا، بعد هم ارسطو می‌گفت خدا، در برابرش عده زیادی بودند یا می‌گفتند بی‌خدا، یا می‌گفتند ارباب متفرقه.

بنابراین اگر در تاریخ یونان ما چهار تا، یا چهل تا یا چهل هزار تا بت‌پرست داشتیم و الحادی داشتیم، منافی با حرف و فرمایش جناب ابوریحان بیرونی نیست. فرمود این کار شمامست، این کار را باید انجام بدهید.

این دعای نورانی که زیارت وجود مبارک ولی عصر(ارواحنا فداه) است که بعد از نماز صبح حتماً می‌خوانید، در آنجا مسئله اینکه همه پیروان مطیع او هستند «بُنَيَانٌ مَرْضُوضٌ» این چه بنیان مرصوصی است؟ اینکه سخن از جنگ نیست! در همین زیارت وجود مبارک حضرت بعد از نماز صبح هر روز، دارد که اینها بنیان مرصوص‌اند «علی» طاعت پیغمبر و طاعت آل پیغمبر(علیهم الصلاة و علیهم السلام). این معلوم می‌شود که جهاد فرهنگی است؛ البته در موقع لزوم هم این جهاد هشت ساله را هم به همراه دارد، ولی اصلی که در زیارت حضرت است توسعه امامت و ولایت و تشیع و امثال آن است.

بعد فرمود اینها محبوب خدا هستند؛ اگر کسی محبوب خدا بود، یقیناً خدا او را یاری می‌کند؛ اما اینکه فرمود از این ظالم‌تر نیست بلکه معنای آن همین است که ما از اینها ظالم‌تر نداریم، دیگران هم در همین حد هستند. {وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ}، خدا او را به طرف اسلام دعوت می‌کند. این داعیه یا دین دارد یا داعیه جعلی بودن دارد و مانند آن و خداوند ظالمین را هدایت نمی‌کند. این را هم قبلاً ملاحظه فرمودید اینکه فرمود هدایت نمی‌کند، فاسقین را هدایت نمی‌کند، ظالمین را هدایت نمی‌کند؛ یعنی هدایت پاداشی و گرنه اصلاً نازل شدن قرآن {هُدًى لِلنَّاسِ}^[14] است. تمام قرآن برای هدایت همه مردم است. ببینید بعضی‌ها گرایش آنها این است قلبشان همین که دارند اذان می‌گویند می‌تپد به طرف نماز اول وقت و مسجد. این هدایت پاداشی است این گرایش است این پاداشی است که خدا می‌دهد. هر کاری هم بخواهند بکنند که مسیر این شخص را عوض نکنند می‌بینند نمی‌توانند. این با همان زندگی ساده‌اش دارد می‌سازد. این پاداش الهی است، اینکه فرمود: {وَكَمْ مِنْ عِثَارٍ وَقْتِيَّةٍ وَ

کَمْ مِنْ مَّكْرُوهُ دَفَعْتَهُ»^[15] این است. فرمود اینها هدایت‌های پاداشی است. اینها عنایت‌های الهی است. اینها شامل فاسق نمی‌شود، اینها شامل ظالم نمی‌شود؛ اما آن هدایت به معنای تبلیغ، بیان کردن و روشن کردن، اشکال زدایی کردن، این بله {هُدًى لِلنَّاسِ} است. چه در آیه اسبق که فرمود: {وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}،^[16] چه در این آیه از همین قبیل است. بعد فرمود ما تجارتی داریم سودآور، تعبیرات قرآن کریم بسیاری از اینها تشویقی است. تجارت این است که انسان کالایی بدهد ثمنی بگیرد. اگر کالا و ثمن، عوض و معوض هر دو در اختیار کسی بود، دیگر تجارت نیست. تعبیر بیع از این قبیل است، تعبیر اجاره از این قبیل است، تعبیر تجارت از این قبیل است، تعبیر «اشتراک» از این قبیل است، تعبیر «شراء» از این قبیل است. {مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ}،^[17] گفتند وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عازم مدینه بود، چه کسی به جای آن حضرت بخوابد؟ وجود مبارک حضرت امیر. این {مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ} در آن زمینه نازل شد. این تعبیر «شراء» است، تعبیر «اشتراک» در قرآن هست، تعبیر بیع هست، تعبیر اجاره هست، تعبیر اجرت هست، این عناوین عقود ظاهری است که انسان عینی را می‌فروشد یا منفعتی را اجاره می‌دهد و مانند آن. اگر هر دو برای ذات اقدس الهی بود چه اینکه هست، آن وقت تعبیر به بیع و «شراء» و «اشتراک» و اینها یعنی چه؟ اینها تعبیر تشویقی است، چه اینکه ذات اقدس الهی وقتی انسان با او تجارت کرد عوض و معوض هر دو را برمی‌گرداند به آدم. این طور نیست که کسی جان خودش را به خدا بدهد: {مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ}، یا {إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ}،^[18] انسان چیزی بدهد و به بهشت بگیرد، این طور نیست. در معامله با خدا عوض و معوض هر دو برای اوست، یک؛ هر دو را عاریه به انسان برمی‌گرداند، دو. حالا اگر کسی در راه خدا کاری کرد خدا چه کار می‌کند؟ این جان او را تکمیل کرده و بالاآورده به او برمی‌گرداند، این طور نیست که خودش بگیرد. اگر مالی را در راه ذات اقدس الهی داد خدا چه کار می‌کند؟ {إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ}، این مال را چندین برابر کرده به او برمی‌گرداند. عوض و معوض هر دو را به آدم برمی‌گرداند. گذشته از اینکه خود آدم را هم تثبیت می‌کند که در همان اواخر سوره مبارکه «بقره» دارد که {تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ}؛^[19] موقعیت خود آدم را تثبیت می‌کند. - معاذالله - در برابرش اگر کسی با شیطان معامله بکند، او عوض و معوض هر دو را می‌گیرد. این طور نیست که چیزی به آدم بدهد. حالا اگر کسی راه شیطن را رفت، این طور نیست که راه شیطن را رفت در برابرش از شیطان چیزی بگیرد، او فقط باید سواری بدهد. در همان سوره مبارکه «اسراء» گذشت که «بالصّراحه» شیطان به ذات اقدس الهی گفت: {لَا أُحْثِنُكَ دُرِّيَّةً}؛^[20] من احتناک می‌کنم. این «إِحْتِنَکَ» باب افتعال، «احتنک الفرس»؛ یعنی حنک و تحت حنک او را گرفته. این سوارکارها که می‌بینید افسار و دهنه اسب دستشان هست هر جا که بخواهند سوار می‌شوند، این را می‌گویند إحْتِنَکَ. گفت من سواری می‌خواهم. حالا اگر کسی دارد به او سواری می‌دهد، چیزی عائد او می‌شود یا عوض و معوض هر دو را شیطان دارد بهره می‌برد؟ هیچ کس ممکن نیست با شیطان معامله بکند، مگر اینکه عوض و معوض هر دو را او می‌برد و هیچ کس با ذات اقدس الهی تجارت نمی‌کند مگر اینکه عوض و معوض هر دو را خدا برمی‌گرداند به او؛ لذا می‌فرماید که این تجارت رابح است.

پرسش: ...

پاسخ: شیطان، دیگر شیطان دیگر ندارد. او یک جهنم مجسم است. این {لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ} [21].

فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، تجارت این نیست که حالا کسی باغ و راغي پیدا کند، از عذاب الیم نجات پیدا کند. {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ} که این تجارت {تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، در بخش‌های دیگر که دارد: {فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ} [22] آن‌جا هم همین بیان است. بیعت را بیعت گفتند برای همین است. {الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ}، [23] اصلاً بیعت یعنی «باع»، «باع نفسه» یک تعبیر تشویق‌آمیزی است که عوض و معوض هر دو را خدا تکمیل می‌کند برای او، نه اینکه چیزی را برای خود بگیرد. {هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، آن تجارت این است: {تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ}، مستحضرید که ایمان به معنی عقیده نیست، ایمان به معنی عمل صالح نیست، اینها لازمه ایمان است. «آمن» که فعل ماضی باب افعال است «آمن»؛ یعنی «دخل في المأمن». حالا ورود در مأمن این است که معتقد باشد و عمل داشته باشد و گرنه ایمان به معنای «لا اله الا الله» گفتن، لغت ایمان یعنی در حصن آمد. اینکه حضرت فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» [24] قلعه من است، دژ من است، دژبان هم خود من هستم، این «آمن» یعنی «دخل في المأمن». چگونه «دخل في المأمن»؟ «بالإيمان و العمل الصالح و الاقرار بالنبوة و الولاية» و کذا و کذا و گرنه معنای «آمن» به معنی «إعتقد» نیست.

فرمود: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ}، اینکه به مؤمنین می‌فرماید ایمان بیاورید اگر آنها ایمانشان راسخ بود؛ یعنی تثبیت در ایمان است، «تثبیتاً لإيمانهم». ایمانشان ضعیف بود «تقویتاً لإيمانهم». ایمان ظاهری داشتند ایمان باطنی پیدا کنید. هر مرحله‌ای که کمبود داشت جبران کنید. {تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ}، این البته در بعضی از موارد «انفس» مقدم بر «اموال» است؛ ولی آن روایتی که از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است این دو سنگر را در طول هم قرار دادند که «فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَأَجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَأَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ» [25] حالا یا نازله مقدم است یا بلیه مقدم، «علي أي حال» سنگر اول مال باشد که با مال جانتان را حفظ می‌کنید، در سنگر دوم جان باشد که با جان دینتان را حفظ بکنید. بعد وقتی جانتان را از دست دادید دینتان را از بین نمی‌برند. شما با آن دین زنده هستید.

پرسش: پس تقیه چه می‌شود؟

پاسخ: تقیه برای حفظ دین است آن هم حدودی دارد؛ اما آن جایی که تقیه باشد و اصل دین در خطر باشد که مستحضرید جا برای تقیه نیست. آن جایی که دیگران حفظ می‌کنند و انسان می‌تواند کثرتی پیدا کند که همیشه گرفتار تقیه نباشد این واجب است تحصیل این قدرت واجب است، ولی وقتی حالا ضعیف است انسان «مسلوب الحرّية» عقل و نقل حکم می‌کند که خودش را به خطر نیندازد؛ اما جایی

که اگر شهید بشود تمام جامعه زنده خواهد شد این دیگر جا برای تقیه نیست. تقیه در اصول دین هم نیست. {تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ} [26] اگر علم می‌خواهید این است، چون در بحث‌های قبل هم داشتیم این علمی که ما داریم فقط مسائل مفهومی است چیزهایی را یاد می‌گیریم درس و بحث داریم، کتاب هم می‌نویسیم. این یک مقدار لازم است ولی مشکل را این حل نمی‌کند و اگر در مثالی که زدیم ما نیروی عملی ما فعال باشد که حرف علم را گوش بدهد، آن وقت می‌شود عالم عادل. علم با عدل موفقیت هست. در نهج البلاغه اصرار وجود مبارک حضرت امیر این است که بعضی از علما کشته چهل خودشان هستند: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» [27] علم دشمن ندارد، عقل دشمن دارد. شما ببینید همین کتاب کافی مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) این بخش اول جلد اول «کتاب العقل و الجهل» [28] است. با علم کسی مخالف نیست، با عقل که علم را پیاده می‌کند، با اخلاص عمل می‌کند، با آن مخالف است؛ لذا کتاب ایشان به نام «کتاب العقل و الجهل»، است، آن کتاب بعدی ایشان «کتاب العلم» است. علم مقابل ندارد، دشمن ندارد. عقل است که دشمن دارد، «کتاب العقل و الجهل». در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج دارد که «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»، یعنی این بلد است، او مار و عقرب را می‌بیند، اما نمی‌تواند فرار بکند. شما ببینید کسی که مار و عقرب را می‌بیند ولی ویلچری است مرتب به او عینک بدهی، دوربین بدهی، تلسکوپ بدهی، میکروسکوپ بدهی، ذره‌بین بدهی، او مشکل دید ندارد. مدام شما آیه بخوان، روایت بخوان، او مشکل فهم ندارد. آنکه باید عزم داشته باشد آن بسته است. یکی از مشکلات اصول ما این است که تمام تلاش و کوشش را بزرگان ما کردند که بین اراده و طلب چه فرق است؟ بر فرض که هم انسان تلاش و کوشش بکند چیزی گیرش نمی‌آید، برای اینکه هر دو در یک وادی هستند، مثل آن مثال معروفی که یک کیسه است که گره‌های کور فراوانی دارد انسان مقداری را با دست مقداری را با دندان این گره را باز کرد، ولی کیسه خالی است سرش محکم بسته است. چقدر تلاش و کوشش شده که ما ببینیم بین اراده و طلب چه فرق است! همه اینها در وادی عقل عملی هستند. آن‌که علمی است و اثربخش است و حیات‌بخش است این است که چه فرقی بین علم و اراده است؟ چگونه می‌شود که آدم عالم است و معصیت می‌کند؟ این باید حل بشود و گرنه اراده و طلب هر دو در وادی عقل عملی هستند حالا یکی شدیدتر یکی ضعیف‌تر. چگونه می‌شود که ما می‌دانیم و معصیت می‌کنیم؟! این باید حل بشود، این باید در اصول گفته بشود. همین طور که روزانه وقتی استاد می‌گوید به هر حال در آدم اثر دارد. چگونه می‌شود که آدم علم دارد، ولی عمل نمی‌کند. مار و عقرب را می‌بیند، ولی ویلچری است.

فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»، چرا؟ چون علم که کار نمی‌کند؛ آن عقل عملی که «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [29] کار می‌کند او ویلچری است. بعد فرمود: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» [30] این سُبَات با «سین» «یوم السبت» که می‌گویند یعنی تعطیلی. شنبه را روز سبت گفتند به زعم عده‌ای روز تعطیلی است، سبت یعنی تعطیل. عرض کرد خدایا! ما به تو پناه می‌بریم از اینکه عقل یک ملت بخوابد! «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ»، برای عثمان حنفی آن قباله‌ای که نوشت

فرمود عقل شهادت می‌دهد «إِذَا حَرَجَ مِنْ أَشْرِ الْهَوَىٰ»؛ [31] اگر از اسارت هوس دربیاید و یلچری نباشد دست و پایش آزاد باشد این حرف‌هایی که من گفتم را تصدیق می‌کند. «شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا حَرَجَ مِنْ أَشْرِ الْهَوَىٰ»؛ از اسارت هوی دربیاید.

بنابراین ما در حوزه و دانشگاه‌ها کارمان خواندن و باسواد شدن است؛ اما چرا در ما کسانی هستند که عالماً گناه می‌کنند؟ برای اینکه «گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست»! [32] ما آن راه عملی، چیزی که به هر حال انسان حالا جهنم را نمی‌بیند، لااقل اثر جهنم در او ظاهر بشود، این کار تجارت منجی است. فرمود این کار را شما انجام بدهی، اگر عالم باشید. منظور از عالم؛ یعنی علمی که با علم همراه باشد و گر نه - خدای ناکرده - علمی که با عمل همراه نباشد گاهی به صورت حمار ذکر می‌کند: {مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِمْبَارِ}، [33] گاهی مثل کلب ذکر می‌کند کلب بنی‌اسرائیل که {إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ}، [34] این مثال‌ها برای کیست؟ برای عالم بی‌عمل است. گاهی انسان بار کتاب دارد، فرمود او مثل حماری است که {حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا}، این برای علمای یهود است، این برای افراد عادی که نیست.

پس آن تجارتی که اثر دارد این است که گاهی در نماز، گاهی بعد از نماز، در تعقیبات، «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع». [35] علم «لا ینفع» مثل سحر و جادو اینها که کسی دنبال اینها نمی‌رود. کدام علمی است که نافع نیست؟ «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع ... وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ»، این همان علم است؛ یا آدم می‌داند که چه چیزی واجب است و چه چیزی حلال است، این علم نور است، چراغ دارد، ولی برابر چراغ حرکت نمی‌کند. در تعقیبات نماز گفتند بخوانید، در قنوت گفتند بخوانید، از خدا بخواهید مخصوصاً بعضی از نمازها مثل نماز عصر در تعقیباتش این است: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَع ... وَ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ»، اینها اثر دارد.

فرمود این تجارتی است که عوض و معوض هر دو را به شما برمی‌گردانند. اینها هستند که {يَزْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ}، [36] بعضی از تجارت‌ها بائر است، بعضی از تجارت‌ها دائر است؛ فرمود اینها {فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ} [37] یک؛ درباره گروهی فرمود: {وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا}، [38] ما به کدام سرزمین می‌گوییم سرزمین بائر؟ این سرزمینی که میوه ندهد می‌گوییم بائر است. فرمود این ملّت، ملّت بائری است. این قوم، قوم بائری است. این «بور» جمع بائر است. {وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا}، ملت بائری است، ملّتی که میوه ندهد ملّت بائر است. یک عده هم {مَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ}، اما یک عده {يَزْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ}؛ این تجارت همیشه دائر است، هرگز بائر نخواهد بود. این باغ باغ بهشت است در دنیا و آخرت، هرگز این باغ بائر نخواهد بود، {يَزْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ}، این همان {تِجَارَةٌ تُنْجِيكُمْ} است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

[1]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص32.

[2]. سورة بقره، آیه 97؛ سورة آل عمران، آیه 3؛ سورة مائده، آیه 46.

[3]. سورة زمر، آیات 17 و 18.

[4]. سورة فصلت، آیه 33.

[5]. سورة يوسف، آیه 108.

[6]. سورة مائده، آیه 3.

[7]. من لا يحضره الفقيه، ج4، ص334.

[8]. دیوان اشعار سنایی غزنوی، غزل 209؛ «دردی که به افسانه شنیدم همه از خلق *** از علم به عین آمد
وز گوش به آغوش».

[9]. سورة فتح، آیه 28.

[10]. سورة توبه، آیه 14.

[11]. سورة فتح، آیه 29.

[12]. التوحيد(للصدوق)، ص: 307.

[13]. تحقیق ماللهند، ص21؛ «...إنَّ اليونانيين أيام الجاهلية قبل ظهور النصرانية كانوا علي مثل ما عليه الهند
من العقيدة، خاصهم في النظر قريب من خاصهم و عامهم في عبادة الأصنام كعامهم و لهذا أستشهد من
كلام بعضهم علي بعض بسبب الاتفاق و تقارب الأمرين لا التصحيح فإنَّ ما عدا الحقَّ زائغ و الكفر ملّة
واحدة من أجل الانحراف عنه و لكنَّ اليونانيّين فازوا بالفلاسفة الذين كانوا في ناحيتهم حتى نَقَّحوا لهم
الأصول الخاصة دون العامة لأنَّ قصاري الخواصَّ اتَّباع البحث و النظر و قصاري العوامَّ التهور و اللجاج إذا
خلوا عن الخوف و الرهبة يدلّ علي ذلك سقراط لما خالف في عبادة الأوثان عامّة قومه و انحرف عن تسمية
الكواكب «آلهة» في لفظه كيف أطبق قضاة أهل اثينية الأحد عشر علي الفتيا بقتله دون الثاني عشر حتى
قضي نحبه غير راجع عن الحقّ و لم يك للهند أمثالهم ممّن يهذب العلوم فلا تكاد تجد لذلك لهم خاصّ
كلام إلا في غاية الاضطراب و سوء النظام و مشوبا في آخره خرافات العوامَّ من تكثير العدد و تمديد المدد
و من موضوعات النحلة التي يستفزع أهلها فيها المخالفة، و لأجله يستولي التقليد عليهم...».

[14]. سورة انعام، آیه 185؛ سورة آل عمران، آیه 4؛ سورة انعام، آیه 91.

[15]. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج2، ص845.

3. سورة صف، آیه 5.

4. سوره بقره، آیه 207.

[18]. سوره توبه، آیه 111.

[19]. سوره بقره، آیه 265.

[20]. سوره اسرا، آیه 62.

[21]. سوره ص، آیه 85.

[22]. سوره توبه، آیه 111.

[23]. سوره فتح، آیه 10.

[24]. عیون الاخبار، ج 2، ص 134؛ بحار الانوار (ط - بیروت)، ج 49، ص 127.

[25]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 216.

[26]. سوره صف، آیه 11.

[27]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت 107.

[28]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 10.

[29]. الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 11.

[30]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 224.

1. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه 3.

2. مولوی، دیوان شمس، غزل شماره 441؛ «گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما *** گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست».

[33]. سوره جمعه، آیه 5.

[34]. سوره اعراف، آیات 175 و 176.

5. المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية)، ص 299.

[36]. سوره فاطر، آیه 29.

[37]. سوره بقره، آیه 16.

[38]. سوره فتح، آیه 12.

